

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۳۳۶ - ۳۱۵

روند تقابل معتزله و اشاعره از دوره مامون تا متوکل عباسی

محمدجعفر واصف^۱

سیدمحمد ثقفی نژاد^۲

محمود سید^۳

چکیده

از نیمه دوم قرن اول هجری، فرق و مذاهب مختلف کلامی شروع به نشو و نما کردند. فرقه معتزله توسط واصل بن عطا پایه گذاری شد. این فرقه در ایام خلافت مامون، معتصم، واثق به صورت جدی مورد حمایت قرار گرفت.

زمانیکه متوکل به خلافت رسید معتزله را مورد آزار و اذیت قرار داد. مکتب اشعری در چهل سالگی از این مکتب جدا شد و مذهب جدیدی به نام اشاعره را بنیان نهاد.

پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق تاریخی که مبتنی بر توصیف و تحلیل است، به این پرسش پاسخ می دهد، که با توجه به چنین فضایی آیا این مکتب توانست به سیره فکری خود ادامه دهد؟ هدف از پرداختن به این موضوع چگونگی تداوم جریان اعتزالی در قرن چهارم هجری است و روند تقابل معتزله و اشاعره را مورد بررسی قرار می دهد.

یافته های پژوهش نشان می دهد که ظهور ابوالحسن اشعری یکی از عوامل سقوط معتزله می باشد. هرچند عده ای معتقدند آیین معتزله در آن عصر در خطر انحلال قرار گرفته بود. اشعری برای زنده نگهداشتن آیین معتزلی سیاستی به کار گرفت که با هوشیاری تمام تغییر روش داد و معتزله را نجات داد. اما باید گفت که اشعری مناظرات مختلفی با ابوعلی جبائی، استاد خود داشتو از نظر فقهی پیرو اهل حدیث بود. اما از زمان متوکل تا زمان خلافت القادر بالله، معتزله دیگر در دستگاه خلافت عباسی جایگاهی نداشتند.

واژگان کلیدی

معتزله، اشاعره، خلافت عباسی، مامون، متوکل عباسی.

۱. دانشجوی دکتری گروه تاریخ اسلام، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: Mohamad.va.1402@gmail.com

۲. استادیار گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Sf.saghafi@gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: . Mahmood.seyyed@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱/۸ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۴/۴

طرح مسأله

بحث شناخت و فرق مذاهب اسلامی در تاریخ اسلام از اهمیت ویژه ای برخوردار است. از نیمه دوم قرن اول هجری به بعد، به تدریج فرق و مذاهب مختلفی چون معتزله و اشاعره... شروع به نشو و نما کردند که هر کدام از آن‌ها در مجالست فکری، اجتماعی و سیاسی توانستند آثار و نتایجی از خود برجای گذارند. در دوره عباسیان فرقه‌های زیادی با عقاید گوناگون سربرآوردند. یکی از این فرقه‌ها که در این دوره پیشرفت کرد معتزله بود، که هم در زمان رشد و شکوفایی و هم پس از دوران شکوه در تاریخ اسلامی نیز اثری شگرف بر جای گذارد. اما زمانیکه اشاعره شکل گرفت همزمان با دوره رکورد معتزله بود و طراح و بانی مکتب اشاعره، ابوالحسن اشعری بود. که خود پیش از این فردی معتزلی مذهب بوده است. بنابراین در بسیاری از موارد به مقابله با عقاید معتزله برخاسته است.

اشاعره در این دوره مبادرت به ردیه نویسی بر آثار معتزله و عقایدشان نمودند که در مقابل این موج ردیه نویسی موجی متقابل در محافل معتزله دیده نمی‌شود و به عکس مشاهده می‌شود که معتزلیان در نوشته‌های کلامی خود به تدریج اشاعره را به عنوان یک گروه مخالف اما معتبر کلامی به رسمیت شناخته و گاه به گاه به نقل و مقایسه آراء آنان مبادرت ورزیده‌اند. موضوع پژوهش حاضر روند تقابل معتزله و اشاعره در قرن چهارم هجری است.

مذهب معتزله در اوایل قرن دوم هجری توسط واصل بن عطاء (۸۰-۱۳۱) پدید آمد. در آن زمان بحث درباره حکم دنیوی و اخروی مرتکبان کبایر بسیار رایج بود. خوارج آنان را کافر و مشرک می‌دانستند. و مرجئه آنان را مسلمان و مومن می‌دانستند. حسن بصری که استاد واصل بن عطاء بود آنان را منافق می‌نامید. در چنین شرایطی واصل بن عطاء نظریه منزله بین المنزلتین را مطرح کرد و آن بدان معنا بود که مرتکبان کبایر نه مومن هستند نه کافر بلکه فاسقند و فسق درجه ای است میان ایمان و کفر.

سیر تحول و گسترش اعتزال، توسط افرادی چون عمرو بن عبید، ابوالهذیل علاف، ابراهیم نظام، بشر بن معتمر، جاحظ، خیاط و... پیگیری شد.

مذهب معتزله به دلیل حرمتی که برای عقل و تفکر عقلانی قائل بود به سهم خود، خدمات ارزشمندی را به تمدن علمی اسلامی عرضه کرد. اشتباه رهبران فکری این مذهب در این بود که در عصر مامون و پس از آن بطور کامل در اختیار دستگاه حکومت عباسی قرار گرفتند و با رقیبان مذهبی خود، به ویژه اشاعره و اهل حدیث و حنبله، برخوردی خشن و کاملاً سیاسی نمودند و از توده های مردم فاصله گرفتند. روند به رو رشد معتزله در زمان متوکل عباسی متوقف گردید. چرا که متوکل سیاستی متضاد با مامون، معتصم و واثق داشت و به جای حمایت از معتزله به ضدیت با آن ها پرداخت و اهل حدیث و حنبله را مورد حمایت قرار داد. متوکل طی فرمانی مناظره، جدل و ورود در مباحث عقلی را ممنوع اعلام کرد و مذهب سنت و جماعت را مذهب رسمی اعلام نمود و مردم را وادار به تسلیم و تقلید کرد. متوکل اصل مخلوقیت قرآن را به منزله ارتداد اعلام نمود. و از طرف علمای سنی، معتزله مرتد خوانده شدند. در این پژوهش محقق بدنبال آن است که عوامل زمینه ساز موثر در استمرار حیات اجتماعی معتزله و اشاعره در قرن چهارم چه بود؟

شکل گیری فرق مختلف اسلامی در عصر عباسی

در دوره عباسیان فرقه های زیادی با عقاید گوناگون سربرآوردند. یکی از این فرقه ها که در این دوره پیشرفت کرد معتزله بود، که هم در زمان رشد و شکوفایی و هم پس از دوران شکوه در تاریخ اسلامی نیز اثری شگرف بر جای گذارد. در مورد ظهور این فرقه دیدگاه های متفاوتی وجود دارد اما تقریباً این اتفاق نظر در این مورد است که در آغاز سده ی دوم هجری از بصره به ظهور رسید. (صابری، ۱۳۹۰، ۱۲۱) به هر حال معتزله در دوران امویان و پس از آن در دوران عباسیان، به حیات خویش ادامه دادند و عصر طلایی آن ها در دوران خلافت عباسیان بود. منصور عباسی در موافقت یا مخالفت با این اندیشه موضع خاصی نداشت اما خلیفه ی پس از وی مهدی عباسی نیز به این فرقه روی خوش نشان نمی داد و در دوره ی وی تا زمان هارون الرشید، این نهضت با وقفه ای مواجه شد. اما از دوره ی هارون الرشید به بعد نیز به آن میدان داده شد و زمینه ظهور عصر طلایی آن فراهم گردید. فاصله سال های حکومت مأمون تا پایان واثق را باید دوران طلایی اندیشه ی معتزله به حساب آورد. مأمون که به ظاهر از تمایل به علویان و جنبش خردگرایی دم

می‌زد، به مناظرات میدان می‌داد و در این میان دست معتزلیان را می‌گشود. وی معتقد بود که مجالس مناظره عوامل اختلاف فکری میان مردم را از بین می‌برد و زمینه را برای یکپارچگی و وحدت فراهم می‌کند. (صابری، ۱۳۹۰، ۱۳۳-۱۳۲)

به اعتقاد برخی نویسندگان علت اصلی روی آوردن مأمون به اندیشه‌ی اعتزال در اختلافات درونی میان عباسیان است. چرا که جناح قومیت‌گرای عباسی و عرب که حامی امین بودند، با عقاید حشویه بیشتر هماهنگی داشتند و چون مأمون بر امین غلبه کرد، با این جناح روبرو شد که در حقیقت وی را نماینده‌ی واقعی اهل سنت نمی‌دانستند و دائماً علیه وی قیام‌هایی بر پا می‌کردند. در نتیجه مأمون برای مقابله با آن‌ها به این اندیشه روی آورد و سپس به سرکوبی دشمنان خود و اهل حدیث پرداخت. بدین منظور با آزمون قاضیان و محدثان آنان در مسأله‌ی مخلوق بودن قرآن مورد تفتیش عقاید قرار داد و در این راه از توان سیاسی دولت بهره‌برد و همچنین شدت عمل به خرج داد. (طبری، ۱۴۰۹، ۱۷/۵۷۵۱)

این سیاست تا پایان حکومت واثق ادامه یافت و در همین دوره بود که محنت اهل سنت روی داد. محنه به ظاهر مبارزه با مخالفان خلق قرآن و در باطن سلاحي سیاسی علیه مخالفان دستگاه سیاسی حکومتی بود. به هر حال دوران مأمون به عنوان دوره‌ای پرشکوه برای مکتب خردگرایی سپری شد تا اینکه خلافت به معتصم عباسی رسید و او نیز همچنان سیاست مأمون را در پیش گرفت و در این راه بشدت افراط نمود و به آزار و اذیت کسانی که به این نظریه بی‌اعتقاد بودند پرداخت. (صابری، ۱۳۹۰، ۱۳۸) پس از دوران خلافت معتصم، فرزند وی واثق نیز به حمایت از معتزلیان پرداخت. این خلیفه در برخورد با مخالفان تا آنجا پیش رفت که در جریان مبادله‌ی اسرای روم، یکایک اسیران مسلمان را درباره‌ی عقیده‌شان به ماهیت قرآن و مخلوق یا قدیم بودن آن مورد ارزیابی قرار داده و اگر به خلق قرآن عقیده نداشتند آنها را در اسارت باقی می‌گذاشت. (طبری، ۱۴۰۹، ۱۴/۵۹۸۲)

این مسأله موجب تشدید تضاد میان معتزله و اهل حدیث شد. اهل حدیث نیز در دوره‌ی مأمون در مقابل معتزله قرار گرفتند. و از مخالفان معتصم و واثق همچنان از مواضع خود حمایت کردند و از مخالفان معتزله به شمار می‌رفتند. (اوحدی حایری، ۱۳۸۵، ۲۲/)

معتزله در عصر طلایی خود توانستند شور و شوقی فکری در جهان اسلام به پا کنند و مکتب خود را در سرزمین های بسیاری بگسترانند. تا جایی که در مناطق مختلف شمار فراوانی بر این مکتب بودند وقتی پس از محدود شدن دامنه ی این جنبش در مرکز خلافت، همچنان دیگر سرزمین ها نشانی بر ادامه ی حیات اعتزال وجود داشت. (صابری، ۱۳۹۰، ۱۳۹)

با مرگ واثق در حقیقت دوره طلایی معتزله و عصر طلایی عباسیان، به پایان رسید و با به قدرت رسیدن متوکل عباسی دوران افول آغاز شد. متوکل که به اهل سنت گرایش داشت و درصدد حمایت از آنان بود حکومت خود را با بازداشتن مردم از عقیده ی به خلق قرآن، آغاز کرد. (ابن جوزی، بی تا، ۳۵۱/۱۱)

با روی کار آمدن متوکل، بحث و مناظره اهمیت خود را از دست داد زیرا متوکل در دوران خلافت خویش سیاست حمایت از اهل حدیث و سرکوبی معتزله و شیعیان را در پیش گرفت. (مسعودی، ۱۳۷۰، ۲/۴۹۶) وی با تعطیل کردن طرح مباحث عقلی، سنت گرایان را ارج و مقام بخشید و برای احمد بن حنبل به عنوان یکی از نمایندگان شاخص اهل حدیث، مرتبتی والا قائل شد و بزرگان معتزله را از کار برکنار نمود. همچنین وی از محدثان خواست تا حدیث و مذهب سنت را ترویج دهند. با رسمیت یافتن مذهب تسنن، معتزله موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش را از دست داد و هم زمان با آن شیعیان نیز تحت فشار شدید قرار گرفتند. زیرا متوکل از سوی کسانی را که سیاست ضد شیعی داشتند به کار گماشت و از سوی دیگر به تعقیب و دستگیری شیعیان امامی مبادرت ورزید. (ابن کثیر، ۱۹۸۶، ۱۰/۳۱۴)

متوکل در حقیقت با حمایت از اهل حدیث و برانگیختگی آن ها بر ضد معتزله و شیعه، درصد نابودی بنیادهای اقتصادی و سیاسی این دو گروه برآمد و اهل حدیث که موقعیت خود را از دست داده بودند را رسمیت بخشید.

از جمله کسانی که گرایش ضد شیعی داشتند و در دستگاه حکومتی متوکل به کار گماشته شدند. ابتدا جرجانی و سپس عبیدالله بن یحیی بن خاقان بودند که از دشمنان سرسخت خاندان علوی محسوب می شدند که پیوسته از بنی هاشم نزد متوکل سعایت و او

را تشویق به بدرفتاری با آن‌ها می‌کرد. (اصفهانی، بی تا، ۳/۳۸۵)

متوکل با حمایت از اهل حدیث در پی اهداف سیاسی خود بود. وی با این سیاست توانست علویان را شکست دهد و از صحنه بیرون کنند. ترکان در این زمان به اهل سنت گرایش بیشتری داشتند و دوری آنها از شیعیان و معتزله طبیعی به نظر می‌رسید. سران ترک که از دشمنان سخت شیعه بودند، خلفای عباسی و بویژه متوکل را در دشمنی با شیعیان تقویت می‌کردند. متوکل برای رسیدن به اهداف خود روشهای خاصی از جمله ممنوع کردن تفتیش عقاید مذهبی و ارج بخشیدن به افرادی که گرایش ضد شیعی داشتند و حمایت از اهل حدیث را در پیش گرفت. چنین است که برخی درباره‌ی متوکل با آن همه قساوتی که تاریخ از او روایت کرده است گفته‌اند: متوکل از خلیفگان نیک بود زیرا بر خلاف برادرش واثق و پدرش معتصم و عمویش مامون که با اهل حدیث بدی کردند و بدعت‌گزاران و گمراهان معتزله را به نزد خویش تقرب دادند. با اهل سنت رفتار خوبی داشت و احمدبن حنبل را بسیار گرامی می‌داشت. (ابن کثیر، ۱۹۸۶، ۱۰/۳۱۶)

اما در مقابل آن‌ها علمای شیعه نیز در دفاع از عقاید شیعه به تالیفات دست زدند و تالیف کتب متعدد از سوی علماء و متکلمان شیعه‌ی نیز در دفاع از عقاید شیعه در برابر آراء اهل حدیث، دلیلی آشکار بر وجود اختلاف دو فرقه‌ی سلفیه و شیعه در قرن سوم هجری می‌باشد. همچنین تدوین جوامع روایی از طرف اهل حدیث، دلیلی بارز بر وجود اختلاف میان آن‌ها با تشیع بود. چرا که اهل حدیث با جمع‌آوری احادیث فراوان، مجموعه‌ای از اعتقادات مذهبی را در مقابل رقیب خود گردآوری نمودند که هدف اصلی آن تاکید بر موضوع اهل سنت و اهمیت دادن به حدیث بود. این دشمنی با شیعیان مخصوصاً از زمان متوکل به بعد و همچنین دشمنی ترکان و عقاید سلفیه با شیعیان اتحادی را علیه شیعیان امامی بوجود آورد که آنان را از حمایت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در تنگنا قرار داد.

در این میان از آنجا که بسیاری از سران معتزله از افراد برجسته‌ی علمی و طبقه‌ی حاکمه بودند، به تدریج خود را از زیر فشار سخت دستگاه حکومت بیرون کشیدند و بصورت مخفیانه عقاید خود را رواج دادند تا اینکه آتش خشم متوکل و جانشینانش نسبت

به معتزله فروکش کرد. و آنان توانستند به گسترش تعالیم خود در مناطق دور تر پردازند.
(پاکتچی، ۱۳۷۷، ۲۴۵)

اعتزال گرایی و دوره محنه قرآن در عصر مامون

یکی از فرق اسلامی که در اوایل قرن دوم هجری و در اواخر دولت بنی امیه در بصره ظاهر شدند و در مسایل کلامی از دیگر فرق جدا شدند، شاگردان حسن بصری بودند. آن‌ها در مساله جبر و تجسیم و منزله بین کفر و اسلام مخالفت ورزیدند و گفتند بشر در کارهایش مجبور نیست، بلکه خداوند پس از آنکه راه هدایت به دست بشر داد کار را به خودشان تفویض نمود و دیگر در شئون آن‌ها دخالتی ندارد. راس این فرقه و کسی که اعتزال را به صورت یک مکتب پایه گذاری کرد واصل بن عطات.

هنگامی که واصل بن عطا و عمر بن عبید اصول خمسه را اظهار کردند، خلیفه اموی، یزید بن ولید بن عبدالملک به سال ۱۲۶ هجری عقاید ایشان را پذیرفت و معتزله دور او را گرفتند و وی را در میان بنی امیه در دیانت حتی بر عمر بن عبدالعزیز نیز ترجیح دادند. (طبری، ۱۴۰۹، ج ۵/۵) در میان خلفای اموی یزید بن ولید بن عبدالملک تنها خلیفه بود که جانب اعتزال را گرفت و در دوره عباسی، چند نفر از خلفاء، معتزله را مورد حمایت خود قرار دادند. معتزله در اوایل دوره بنی عباسی حالت بی طرفی به خود گرفتند. علم کلام در فاصله بین خلافت مهدی و عصر مامون (۱۵۸-۲۱۸) در میان مسلمین نضج گرفت.

به نظر می رسد از آنجا که در آن عصر فرق غیر اسلامی کتب متعددی در جهت گسترش مذهب خود می نوشتند و مردم را به شک و شبهه و میداشتند. خلفای عباسی برای رفع این شبهه، ناگزیر بودند به کسانی متوسل گردند که مردم را از این تزلزل مذهبی برهانند و این افراد متکلمان بودند. مامون خود یکی از افرادی بود که به علم کلام اظهار تعلق می کرد و جلسات و مناظرات علمی تشکیل می داد و در بسیاری از این جلسات شرکت می کرد.

معتزله در ایام بین خلافت مامون و متوکل (۱۹۸-۳۲۳) به اوج اقتدار و اعتلای خود رسیدند. مامون شخصا آشنا به علم کلام و از دوستانان بحث و جدل در مسائل مذهب بود و با معتزله رفاقت کلی داشت. متکلمین را از نقاط مختلف به بغداد می خواست و در

باب اعتقادات به مناظره و مباحثه و ادار می کرد. (خطیب بغدادی، بی تا، ج ۱۰ / ۱۸۶)

کتب حکمت یونان را از خارج به بغداد می طلبید و مترجمین را به ترجمه و شرح آن‌ها تشویق می نمود. و غالب ایام خویش را با ابو اسحاق ابراهیم بن سیارنظام، ابوالهدیل علاف، ثمامه بن اشرس و ابو عبدالله احمد بن ابی داود (متوفی ۲۴۰) از روسای بزرگ معتزله می گذراند و در نتیجه معاشرت به فرقه معتزله تعلق قلبی پیدا کرد و طرفدار عقاید ایشان گردید. (خطیب بغدادی، بی تا، ج ۱۰ / ۱۸۶)

مامون احترام خاصی برای معتزله قابل بود و این توجه در زمان معتصم و واثق نیز ادامه پیدا کرد. یکی از افرادی که مورد احترام و اعتقاد مامون بود احمد بن ابی دواد بود که بعد از مامون به عنوان وزیر معتصم و واثق نیز حضور داشت.

در زمان مامون مذهب معتزله رسمیت یافت و مذهب دولتی دستگاه خلافت گشت. در سال ۲۱۸ مامون به اسحاق بن ابراهیم که امیر بغداد بود، دستور داد که فقها، علماء و محدثین را جمع کنند و درباره قرآن امتحان کند. هر کس که قائل به مخلوق بودن قرآن است آزاد شود و هر کس این عقیده را نپذیرد، تبعید و طرد گردد (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۳/۶)

در زمان مامون اداره ویژه ای به نام «محنه» تاسیس شد و عده ای از علما برای بازجویی به آن اداره احضار شدند. از جمله ایشان، امام احمد حنبل از فقیهان اربعه (فرقه فقهی حنابله منصوب به احمد بن حنبل است. دیگر فرق فقهی اهل سنت، حنفی، شافعی و مالکی بودند) (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ۴)

عقل گرایی در دوره معتصم و واثق

تعقیب و آزار اهل حدیث در زمان خلفای بعدی یعنی معتصم و واثق به شکل گسترده ای ادامه یافت در سال ۲۱۹، معتصم، احمد بن حنبل را احضار کرد و قول وی را در مورد حادث و یا مخلوق بودن قرآن پرسید. چون احمد بن حنبل از اقرار به خلق قرآن خودداری نمود چنان او را اذیت کرد که به حال اغماء فرو رفت و پس از آن وی را به زندان افکند. (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ۴)

احمد بن ابی دواد قاضی بزرگ معتزلی در زمان معتصم و واثق، نقش موثری در گسترش این مکتب ایفا کرد و در این راه از نفوذ فوق العاده خویش در دستگاه خلافت

استفاده کرد. معتصم در تمام کارها با احمدبن ابی دواد مشورت می کرد و مردم را وادار می کرد که قائل به خلق قرآن شوند. در این زمان، اکثر صاحبان مشاغل حساس دولتی پیرو مذهب اعتزال شده بودند. (مسعودی، ۱۳۶۵، ۶۴)

در زمان خلافت واثق، (۲۳۲-۲۲۷) پسر معتصم نیز همان روش مامون و معتصم تعقیب شد. واثق مثل مامون با معتزله و اهل بحث و جدل می نشست و احمدبن ابی دواد و جعفر بن حرب همدانی از روسای بزرگ معتزله و از خواص وی بودند. به قدری عمال او در طی این مسلک، تعصب نشان دادند که در سال ۲۳۱، موقعی که گماشتگان خلیفه اسرای مسلمان را با دادن فدیة از رومیان می گرفتند، نماینده ای از طرف قاضی القضاة احمدبن ابی داود به سرحد روم آمد تا عقیده اسرا را بپرسد. نماینده ایشان، کسانی را که قائل به خلق قرآن بودند را خلاص می کرد و کسانی را که چنین عقیده ای نداشتند، به بلاد عیسوی برگرداند. (مسعودی، ۱۳۶۵، ۱۹۱)

متوکل و کناره گیری از عقل گرایی اعتزالی و اقبال نسبت به اهل حدیث

سیر گسترش معتزله تا پایان خلافت واثق ادامه یافت. چون در سال ۲۳۲ متوکل به خلافت رسید. به مخالفت با سیره مامون و معتصم و واثق پرداخت. علت تغییر روش متوکل نسبت به خلفای قبلی به اوضاع اجتماعی و سیاسی آن عصر مرتبط است. نتیجه آن همه سخت گیری معتزله و خلفا در زمان مامون، معتصم و واثق موجب گردید. که عموم مردم از مذهب اعتزال نفرت پیدا کنند. زیرا شاهد آن بودند که معتزله با بی رحمی تمام درصدد قدرت نمایی هستند و در این راه، با وضعیت اسفناکی مخالفین خود را که در میان مردم محبوبیت دارند قربانی نموده اند. از این رو در مقابل تغییر روش متوکل جانب معتزله را نگرفتند. از نظر سیاسی، متوکل چون شاهد نفوذ بیش از حد معتزله در دستگاه خلافت بود و اینکه امور مختلف در راستای خواسته های آنهاست. ناگزیر بود که تغییر رویه دهد.

متوکل باردیگر به جریان عرب گرای سنتی متوسل گردید و در این میان، ترکان از نفوذ زیادی در دستگاه خلافت برخوردار گردیدند. چرا که زمینه و ورود ترکان از زمان معتصم آغاز شد و در این دوره به نفوذ زیادی دست یافتند. از دوره متوکل تا دوره قاهر، دوران نفوذ ترکان است. ترکان بدلیل روحیه خاص خود با تفکر، تعقل و استدلال میانه ای

نداشتند و درصدد آزار و اذیت معتزله برآمدند. در این دوره، ترکان بر کلیه امور سیطره داشتند و حتی خلفا مجبور بودند از آن‌ها تبعیت کنند. تعدادی از خلفا توسط آنها عزل شدند و تعدادی دیگر به قتل رسیدند. با چنین احوالی باید گفت همین که ترکان نفوذ یافتند، آزار و اذیت معتزله توسط آن‌ها شروع شد.

از لحاظ فکری و عقیدتی نیز از زمان خلافت متوکل تا آغاز قرن چهارم، تعرضاتی از طرف سلفین و اشاعره نسبت به معتزله اعمال شد و کتابها و رساله‌های معتزله را رد کردند. آنها معتزله را کافر شمردند و گفتند هر کسی که بگوید قرآن مخلوق است کافر است و کافر از ایمان خارج است. (عبدالقادر بغدادی، ۱۳۵۸، ۸۰)

وضع دینی بغداد به گونه‌ای بود که متعصبان قوم، به خصوص پیروان احمدبن حنبل چنان قدرت یافتند که به خانه‌های امرا می‌رفتند و خمهای شراب و آلات موسیقی را می‌شکستند و مغنیان را می‌زدند و به کنیزکان اهانت می‌کردند و خلیفه قدرتی نداشت. (مقدسی، ۱۹۰۶، ۵۶۰)

به طور کلی می‌توان گفت بعد از دوره محنتی که توسط متوکل بر معتزله اعمال شده بود تا قبل از به قدرت رسیدن دولت شیعی آل بویه، این جریان فکری نه تنها نفوذ خود را از دست داده بود، بلکه بر اثر عدم توجه خلفا و امرا به وضعیت وخیمی گرفتار آمده بود. تنها با به قدرت رسیدن دولت آل بویه بود که معتزله دوباره احیاء شدند.

بر اثر توجه بیش از حد سه تن از خلفای عباسی (مامون، معتزله، واثق) به جریان فکری معتزله و نزدیکی بیش از حد رهبران این طریقه فکری به دستگاه خلافت، آنها این جریان فکری را به یک جریان سیاسی تبدیل کردند. و اسباب آزار و اذیت اهل حدیث را فراهم نمودند. در سال ۲۳۲، متوکل به خلافت رسید و به مخالفت با سیره مامون، معتصم و واثق برخاست. وی برخلاف خلفای قبلی مجادله و مناظره را متوقف کرد و بر خلاف ایشان مسلک تقلید و روش ارباب حدیث و سنت را پیش گرفت. و امام احمد حنبل را محترم داشت و او را طرف مشورت خود قرار داد و دوره نخست به این ترتیب به پایان رسید. (عباس اقبال، ۱۳۸۸، ۴۶)

متوکل به اهل سنت متمایل گردید و از ایشان حمایت کرد و محدثین را در سامرا

بگماشت و از آن‌ها خواست که حدیث گویند. (سیوطی، تاریخ الخلفاء، بی تا، / ۳۳۰) وی ابوبکر بن ابی شیبه را در جامع رضافه گماشت و حدود ۳ هزار نفر در حضور وی تلمذ نمودند و عثمان (برادر ابوبکر بن ابی شیبه) را در جامع منصور گماشت و به همین اندازه از محضر وی کسب علم نمودند. (سیوطی، بی تا، / ۳۲۰).

از زمان متوکل به بعد، قدرت معتزله رو به تنزل گذاشت زیرا اصحاب حدیث و سنت مجدداً قوت گرفتند. و به فکر دفاع از عقاید خود و رد آراء و مقالات معتزله افتادند. (عباس اقبال، ۱۳۸۸، ۴۶) دوران بعد از متوکل، دوره حضور ترکان و نفوذ آنان در دستگاه خلافت است. ترکان به دلیل روحیه خاص خود، با تفکر، تعقل و استدلال میانه‌ای نداشتند و در صدد آزار و اذیت معتزله برآمدند. در این میان احمد بن حنبل پیشوای حنابله از رهبران بزرگ فکری اصحاب حدیث و محدث نامداری که در ماجرای محنه شهرت بسیاری بدست آورده بود. دوباره فرصتی برای ترویج مکتب خود به دست آورد.

احمد از این دوره به بعد، نه تنها طریقه اصحاب حدیث را که از پیشینیان به میراث برده بود، احیا کرد، بلکه با تعالیمی که عرضه داشت برای تنظیم مبانی فکری آن کوشش کرد و از همین رو پس از وی، اصحاب حدیث بیشتر از هر کس به گفته‌ها و نوشته‌های وی در افکار خویش استناد جسته‌اند. (ذهبی، ۱۴۱۴، ج / ۳۳۰)

عقاید کلامی احمد بن حنبل متفاوت از عقاید کلامی معتزله است که به صورت مختصر به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

در باب ایمان، معتزله اعمال را جزئی از ایمان می‌شمردند و از این رو مرتکبان گناه کبیره را مومن نمی‌دانستند ولی احمد بن حنبل ایمان را عبارت از قول و عمل دانسته و آن را به وسیله اعمال نیک و بد انسان قابل کمی و زیادی می‌دانسته است. وی بر خلاف معتزله اعتقادی به حادث بودن قرآن نداشت. در باب قدمت قرآن می‌گفت هر کسی بگوید قرآن مخلوق است کافر است و هر کس منکر قدیم بودن قرآن باشد او هم کافر است. (ابن جوزی، بی تا، ۱۵۳) با دقت و تأمل در این فتوا که توسط احمد بن حنبل صادر شد می‌توان به مخالفت عناد و دشمنی وی با مکتب معتزله پی برد، چرا که معتقد بودند که قرآن مخلوق است و با این حکمی که احمد بن حنبل در این مورد ارائه کرد عملاً محدودیت‌های

زیادی را بر معتزله اعمال کرد و اسباب آزار و اذیت آنان را توسط اهل حدیث و دستگاه حاکمه فراهم نمود.

معتزله اعتقادی به رویت خداوند (نه در عالم جسمانی و نه در عالم آخرت) نداشتند ولی در نظر احمدبن حنبل خداوند قابل رویت است. احمدبن حنبل معتقد بود که ال بهشت با چشمانشان خداوند را خواهند دید. (ابن جوزی، بی تا، ۱۶۹) جبر و اختیار اعمال انسان از دیگر موارد افتراقی میان این دو فرقه بود. معتزله معتقد بودند که انسان در انجام دادن اعمال خویش به کلی مختار است ولی اهل حدیث و اهل حنابله معتقد بودند که انسان بر انجام دادن امور خود مختار نیست و خدا به اراده خود، خوب و بد را انجام می‌دهد. (ابن جوزی، بی تا، ۱۶۳).

بعد از احمدبن حنبل، عقاید ایشان توسط شاگردانش ادامه یافت. از مهمترین شاگردان وی می‌توان از دو فرزندش صالح و عبدالله نام برد. عبدالله بن حنبل (متوفی به سال ۲۹۰ هجری) که در زمان پدرش و بعد از وفات او، احادیث و فقه او را رواج داد و فتاوی پدرش را میان مسلمانان اشاعه داد. (ابن جوزی، ۱۳۵۷، ۱۳۰۶)

دیگر فرزند وی صالح در آن زمان قاضی اصفهان بود و در اصفهان فوت کرد و نقش مهمی در گرویدن مردم به این مذهب داشت. (ابن حنبل، ۱۹۸۶، ۱۷۹) از دیگر شاعران وی که نقش موثری در احیاء و پیشرفت این مکتب ایفا نمودند و به مقابله با مکاتبی چون معتزله برخاستند می‌توان از احمدبن حنبل محمدبن الحجاج، ابو عبدالله مهنی، ابراهیم بن اسحاق حرابی و.... نام برد. از نوادگان وی افرادی چون زهیر بن صالح بن احمدبن حنبل (متوفی به سال ۳۰۳ هجری) و محمدبن احمدبن صالح بن احمدبن حنبل (متوفی به سال ۳۲۳ هجری) به دفاع از این طریقه فکری برخاستند. (ابن جوزی، بی تا، ۲۰۴) با ترسیم چنین فضایی می‌توان گفت که معتزله نه تنها قدرت خود را در میان دستگاه حاکمه از دست داده بودند بلکه بر اثر عقاید فکری حنابله و گسترش و شیوع آن در این دوران که با عقاید فکری مکتب معتزله متغایر بود، عملاً مکتب معتزله منزوی شد و از رونق افتاد.

از این دوره به بعد بود که اهل حدیث با تکیه بر نیروی دستگاه خلافت که عمدتاً

عنصر ترک بودند بر کلیه امور چیره شدند و در صدد آزار و اذیت معتزله برآیند. آن‌ها با به قدرت رسیدن دولت شیعی آل بویه بود که معتزله دوباره احیاء شدند و جریان فکری معتزله در قلمرو آل بویه (به خصوص شهر ری) رونق گرفت. روند رو به رشد معتزله تا اواخر فرمانروایی فخرالدوله بویه‌ای ادامه داشت و بعد از اینکه آل بویه ضعیف شدند، معتزله نیز ضربات سختی را متحمل گردیدند. با خلافت القادر بالله (۴۲۲۲-۳۸۱) که به زهد تقوی مشهور بوده و او را راهب بنی العباس گفته‌اند. پیروی از معتقدات اصحاب حدیث و جانبداری از اشاعره و مخالفت با معتزله شدت یافت چنانکه سلطان محمود در ایران به امر خلیفه شروع به تبعید و حبس و قتل مخالفان مذهبی خود به خصوص معتزله و شیعه کرد و فرمان داد که آنان را بر منابر لعن کنند. (ابن مسکویه، ۱۳۹۶، ج ۳/۲۰۷)

القادر بالله منشوری تدوین کرد و فضایل صحابه را بنابر اهل حدیث در آن آورد و در آن منشور (اعلامیه قادری) معتزله و قائلین به خلق قرآن را تکفیر کرد. و این منشور در هر روز جمعه، در مسجد جامع المهدی بغداد در حلقه اصحاب حدیث خوانده می‌شد و مردم برای اجتماع آن حاضر میشدند. (خطیب بغدادی، بی تا، ج ۴/۳۸)

خلیفه القادر در این اعلامیه، معتزله را از ادامه تبلیغات خود منع کرد و با اصول اعتقادی آن‌ها با شدیدترین وجهی برخورد کرد. از نمونه این برخورد محمود غزنوی با معتزله را نام برد. که در حمله به شهر ری عده زیادی از پیروان معتزله مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. و هرچه از کتابهای معتزلی یافتند به آتش کشیدند. (خطیب بغدادی، بی تا، ج ۴/۴۱)

محمود در نامه‌ای که پس از فتح ری به القادر خلیفه عباسی نوشت چنین گفت: اینان ری را پناهگاهی برای خود ساخته و در آنجا کفر خود را آشکار کرده بودند و با معتزله و روافض در آمیخته و به شتم صحابه تجاهر نموده و کفر و مذهب اباحه را ظاهر کرده بودند. (خطیب بغدادی، بی تا، ج ۴/۴۲) این گونه، توجهات که از جانب خلفا و امرا نسبت به مذهب اصحاب حدیث می‌شد، وسیله موثری برای رواج آن مذهب و مذاهب متمایل به آن و توجه کلی مردم به امور دینی گردید و آن‌ها نه تنها مرجع امور شرعی بودند بلکه در امور سیاسی و کلی نیز دخالت می‌کردند. و سخن آنان در نزد شاهان و وزرا و حکام تاثیر

بسیار یافت. باید به این امر توجه داشت که حمایت خلفا و امرا از اهل حدیث صرفاً صبغه دینی نداشت، بلکه به تفکر سیاسی حاکم در آن عهد برمی گردد که خلفا و امرا نیز ناچار بودند در مقطعی خاص از مذهبی خاص حمایت کنند.

سیر انحطاط سیاسی معتزله

علل و عوامل خاصی موجب انحطاط سیاسی مکتب معتزله گردید که به چند مورد اشاره می‌کنیم. مهمترین عاملی که معتزله را در سرآشویی سقوط قرار داد، خودشان بودند. آنان فریب قدرت را خوردند و بی پروا به قدرت نزدیک شدند. بدون آنکه عاقبت کار را بسنجند. بیش از سی سال بر مرکب قدرت سوار بودند اما علیرغم شعار آزادیخواهی که می‌دادند به قدرت مخالفین خود را سرکوب نموده و اجازه کمترین عرض اندامی به آن‌ها ندادند. از این نمونه اقدامات برخوردار آنان با احمدبن حنبل بود که در دوره ی حاکمیت معتزله دائماً تحت فشار و آزار بود اما به هنگام افول قدرت معتزله وقتی او مرد به قول مسعودی بر جنازه او چندان مردم حاضر شدند که چنان انبوهی بر جنازه هیچ کس از گذشتگان دیده نشده بود. (مسعودی، ۱۴۰۸، ج ۱۰۲/۴)

اشتباه بزرگ رهبران فکری این مذهب در این بود که در عصر مامون و پس از انجام آن به طور کامل در اختیار دستگاه حکومت عباسی قرار گرفتند و با رفتار مذهبی خود برخوردی خشن و سیاسی نمودند. هر چند که نفوذ معتزله در دربار حکومت عباسی توسعه و گسترش می یافت ولی به لحاظ آنکه از مردم فاصله گرفتند، حامیان خود را از دست دادند. در نتیجه هنگامی که متوکل قدرت را در اختیار گرفت به ضدیت با معتزله پرداخت و بساط این مکتب را برهم چید مخالفت فقها و محدثین با معتزله یکی از عوامل سقوط معتزله است چرا که آن‌ها چندان به علم کلام توجهی نداشتند و فردی چون محمدبن ادریسی شافعی، ارتکاب هر گناهی جز شرک را بهتر از پرداختن به علم کلام دانسته است. مکتب معتزله از همه لوازم جهت نفوذ در توده های مردم برخوردار نبود. به دلیل توجه بیش از حد آن‌ها به عقل سعی می کردند که نص قرآن و شرع را به گونه ای توجیه و تاویل کنند که با عقل سازش داشته باشند. همین امر سبب گردید که فقها و محدثین بر آن‌ها خرده گیرند و تکفیرشان کنند..

تجدید اقتدار جناح سنت گرای عباسی در انحطاط سیاسی و اجتماعی معتزله نقش تعیین کننده ای داشت. هنگامی که متوکل به قدرت رسید از اهل حدیث حمایت کرد و معتزله و کسانی که قائل به خلق قرآن بودند را تکفیر کرد. وی علنا به مخالفت با معتزله قیام کرد و احمدبن ابی داود معتزله را بازنشسته کرد و پسرانش را از صحنه سیاست کنار گذاشت و آن ها را به زندان افکند و اموالشان را مصادره کرد. وی شعرا و نویسندگان را اجیر کرد تا بر ضد معتزله بگویند و بنویسند و معتزله را لعن کنند. (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۷/۵۹) معتزله نه تنها با علمای فقه و حدیث به مخالفت پرداختند، بلکه اکثریت آنان با شیعه نیز میانه خوبی نداشتند. اگر در آراء این دو فرقه، به خصوص در مبحث امامت دقت نماییم به وضوح مخالفت آنها با شیعه را در می یابیم.

ظهور و بروز اختلاف و تفرق و تشعب در مکتب معتزله سبب گردیده که این گروه ها به مقابله و تفکیر هم پردازند و این مکتب فکری را در مرحله مضمحل شدن قرار دهند. ظهور ابوالحسن اشعری، به عنوان چهره ای اصلاح طلب و میانجی بین معتزله و اهل حدیث یکی از مهمترین علل سقوط معتزله گردید. چرا که ابوالحسن اشعری با تلفیق حدیث و علوم عقلی با یکدیگر توانست جریان فکری اشاعره را جایگزین معتزله نماید. (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۱۰/۳۱۹)

از دیگر عوامل سقوط آن ها می توان به این نکته اشاره کرد. آنها بیش از حد در معرکه علوم عقلی و یونانی متبحر شدند و تا حدود زیادی از آن ها تاثیر پذیرفتند که گاهی به نظر می رسید از آن ها حمایت می کنند. فساد اخلاقی و عقیدتی که در میان رهبران آن ها ایجاد شده بود و بعضی از آن ها در رد معتزله اثر نوشتند از دیگر عوامل سقوط آن ها بود.

شکل گیری اشاعره در دوره عباسیان

زمانیکه اشاعره شکل می گرفت همزمان با دوره رکورد معتزله بود و طراح و بانی مکتب اشاعره، ابوالحسن اشعری بود. که خود پیش از این فردی معتزلی مذهب بوده است. بنابراین در بسیاری از موارد به مقابله با عقاید معتزله برخاسته است.

اشاعره در این دوره مبادرت به ردیه نویسی بر آثار معتزله و عقایدشان نمودند که در

مقابل این موج ردیه نویسی موجی متقابل در محافل معتزله دیده نمی شود و به عکس مشاهده می شود که معتزلیان در نوشته های کلامی خود به تدریج اشاعره را به عنوان یک گروه مخالف اما معتبر کلامی به رسمیت شناخته و گاه به گاه به نقل و مقایسه آراء آنان مبادرت ورزیده اند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۶، ج ۱ / ۵۹)

این امر به وضعیت سیاسی معتزله در آن عصر بر می گردد که دچار رکود هستند. و علاوه بر آن مکتب اشعری را نسبت به اهل حدیث به خود نزدیکتر می بینند و لذا کمتر عکس العمل نشان می دهند. فرقه اشاعره به ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری منسوب است که به سال ۲۶۰ هـ ق ولادت یافت. (ابن جوزی، بی تا، ج ۳۲۳/۶)

وی شاگرد ابو علی جبائی معتزلی بود و بدین ترتیب در میان معتزله تربیت شد و باقی حیات را در مباره با آنان گذرانده و کتب بسیار در اثبات روش خود تالیف کرد. (ابن جوزی، بی تا، ج ۳۲۳/۶)

ابوالحسن اشعری زمانی که شاگرد ابو علی جبائی بود از هرکس به او نزدیکتر و ایمانش به او سخت تر و به اقوال و نظریات او آگاه تر بود در نتیجه مناظراتی که میان اشعری و جبائی در موضوع های مختلف صورت گرفت اشعری از جبائی جدا شد و در کنار سخت ترین دشمنان معتزله قرار گرفت. (ابن جوزی، بی تا، ج ۳۲۳/۶)

اشعری پس از آنکه از استادش جدا شد مدتی دراز در خانه اش عزلت جست و در این مدت آرای معتزله را با آرای محدثان و فقیهان مقایسه کرد. پس از آنکه به نقاط ضعف آرای آنها آگاه شد از، مردم خواست در مسجد بصره گرد آیند. اشعری پس از برگزاری نماز در برابر انبوه مردمان به سخنرانی پرداخت و گفت: من علی بن اسماعیل بن اسحاق اشعری هستم. به مخلوق بودن قرآن و اینکه خداوند به چشم ها دیده نمی شود معتقد بودم و اینک معترضم که کارهای بدی کرده ام و من اکنون از آنچه می گفته ام توبه کار و منصرفم و مشغول رد آرای معتزله و اظهار فضیحتها و رسوایی های آنها هستم. (ابن خلکان، بی تا، ج ۳ / ۲۸۵)

من در این مدت از شما غیبت اختیار کردم و به بررسی ادله پرداختم، همه را برابر یافتم و از نظر من چیزی از ان ها برجیز دیگری ترجیح نداشت، از این رو از خداوند

سبحان درخواست کردم مرا هدایت فرماید. او مرا به اعتقاداتی که این کتابهایم مشتمل بر آنهاست راهنمایی کرد و از همه آنچه پیش از این مرا به آنها معتقد بوده ام بیرون آمدم، همان گونه که از این جامه بیرون آمدم. (مقریزی، ۱۹۹۶، ج ۴ / ۱۹۱-۱۸۶). سپس جامه ای را که بر تن داشت بیرون آورد و آنچه را در مدت غیبت خود از مردم نوشته بود نشان داد و این همان کتاب الابانه بود که در آن مذهب مورد اعتقاد خود را ذکر کرده بود (مقریزی، ۱۹۹۶، ۱۹۳)

مکتب اشاعره حد وسط بین مکتب معتزله و اهل حدیث بود. عمده تلاش اشعری آن بود که میان محدثانی که بر نصوص تکیه می کردند و برای عقل هیچ قدرت ارزشی در برابر آن ها قائل نبودند و بر ظواهر آیات و احادیث اعتماد می جستند و میان معتزله که بر عقل تکیه می کردند و وحی را مویذ احکام آن می شمردند، راه میانه ای برگزید. اشعری تنها بر عقل که مورد نظر معتزله بود اعتماد نکرد و بر نصوص هرچند با عقل مخالفت داشته باشند متوقف و ملتزم نشد، بلکه کوشید این دو را با یکدیگر جمع کند. (هاشم، معروف الحسنی، ۱۳۷۱، ۱۸۵/)

بر روی هم رفته در مورد اصول عقاید اشعریه می توان گفت که آن ها پیرو همان مسائل هستند که اصحاب حدیث بر آن می رفته اند مانند عقیده به بودن کلام خدا، جبر، اکتفا به ظواهر آیات و اخبار به نحوی که ورود یافته است، عدم تاویل، رویت باریتعالی، زائد بودن صفات بر ذات و قدیم بودن هریک و... را می توان نام برد. (صفا، ۱۳۵۶، ج ۲/۲۴۲) این اعتقادات همه مربوط به اهل حدیث بود و با عقاید معتزله متفاوت بود. خود ایشان گوید: من قائل به همان عقایدی هستم که احمد بن حنبل بود. (مقدسی، ۱۹۰۶، ۳۴۰) روش ایشان به سختی و شدت عقاید حنابله نبود بلکه بر خلاف حنابله در برخی از موارد در کنار نصوص و روایات از تفکر و استدلال در اصول خویش بهره گرفت. تحصیلات طولانی او نزد معتزله و متأثر شدن او از روش ها و شیوه های آن ها و حدود سی سال و یا بیشتر متابعت از طریقه اعتزال در نحوه تفکر و همه گرایش های او تأثیرات عمیق بر جای گذاشت که وی توانست خود را از آن ها برهاند. از این رو اشعری در همه مباحث خود تنها از حدیث پیروی نکرده و بر عقل به تنهایی اعتماد نجسته است، بلکه کوشیده است

میان این دو توافق ایجاد کند. (هاشم معروف الحسنى، ۱۳۷۱، ۱۸۹)

پس از ابوالحسن اشعری، نخستین حمله به معتزله در کتاب جدلی التمهید ابوبکر باقلانی (متوفی ۴۰۳ هـ.ق) دیده می‌شود که بخش مهمی از این اثر را به رد معتزله اختصاص داده است. (احمد پاکتچی، ۱۳۷۷، ج ۸/۷۵۰)

وی با تکیه بر نص برخی آیات قرآنی استدلال کرد که خداوند دارای صورت و دست است. او از یک سو در برابر آیاتی که برای خداوند اثبات اعضاء جوارح می‌کند، توقف کرد و از سوی دیگر معتقد بود که واجب نیست صورت و دست خداوند را مانند اعضاء آفریدگانش بدانیم. (ابن عماد حنبلی، ۱۹۸۶، ج ۳/۱۶۹) این درحالی بود که معتزله به چنین امری اعتقاد نداشتند زیرا معتقد بودند که خداوند جسم نیست که برای وی اثبات اعضاء و جوارح کنیم. از دیگر مفاهیم اشاعره باید از ابو اسحاق اسفراینی نام برد که در اثری با عنوان المختصر فی الرد علی اهل الاعتزال و القدر، مواضع معتزله را به نقد گرفته است. (احمد پاکتچی، ۱۳۷۷، ۷۵۰) همان گونه که قبلاً گفته شد، با وجود رویه‌هایی که اشاعره بر مکتب معتزله نوشتند و اعتقادات آن‌ها را رد کردند. این ردیه نویسی حالت عکسی به خود نگرفت و معتزله در صدد رد آثار اشاعره بر نیامدند.

نتیجه گیری

از نیمه دوم اول هجری، به بعد فرق و مذاهب مختلف کلامی شروع به نشو و نما کردند. فرقه معتزله نیز توسط واصل بن عطا پایه گذاری شد و برخی موسس اصلی معتزله را عمرو بن عبید می دانند. این فرقه در عهد عباس و به خصوص در ایام خلافت سه تن از خلفای عباسی (مامون، معتصم، واثق) به صورت جدی مورد حمایت قرار گرفت. و دوره محنت را برای اصحاب حدیث و حنابله فراهم آورد.

زمانیکه متوکل به خلافت رسید. به مخالفت با سیره خلفا قبل پرداخت و دستور داد که قائلین به خلق قران را مورد تعقیب و آزار و اذیت قرار دهند. و از این رو معتزله مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

اما از زمان متوکل تا زمان خلافت القادر بالله، معتزله دیگر در دستگاه خلافت عباسی جایگاهی نداشتند و حنابله و نیروی ترکان صاحب اختیار بودند. و خلفای عباسی تابع و تحت اختیار آنها بودند. مناسبات فکری و اجتماعی معتزله و شیعه امامیه تا قبل از قرن چهارم بیشتر بر مبنای ردیه نویسی متقابل از طرف هر دو گروه بود. اما در قرن چهارم دو گروه بهم نزدیک شدند.

برخورد معتزله با سایر فرق اسلامی مانند اشاعره، بر پایه منازعات فرقه ای استوار است. زیرا این جریان های فکری پاره ای از عقاید خود را از مرجئه گرفته بودند و با استدلال عقلانی سازگاری نداشتند و از این رو به مخالفت با معتزله برخاستند.

بسیاری از بزرگان معتزله، با رهبران فکری شیعه مانند شیخ مفید، خاندان نوبختی، شریف مرتضی علم الهدی و... تعامل های مختلفی داشتند. این تعامل ها هرگز به خشونت نگرایید و آن ها نظریات همدیگر را با تسامح و تساهل می شنیدند و در برخی از موارد از یکدیگر تاثیر می پذیرفتند. مکتب اشعری که موسس آن ابوالحسن اشعری بود به مدت سال های متعددی از محضر اساتیدی چون ابوعلی جبائی بهره مند بود و در چهل سالگی از این مکتب جدا شد و مذهب جدیدی به نام اشاعره را بنیان نهاد. ظهور ابوالحسن اشعری یکی از عوامل سقوط معتزله به شمار می آید. هرچند که عده ای معتقدند که آیین معتزله

در آن عصر در خطر انحلال قرار گرفته بود. اشعری برای زنده نگهداشتن آیین معتزلی سیاستی به کار گرفت که با هوشیاری تمام تغییر روش داد. و معتزله را نجات داد. اما باید گفت که اشعری مناظرات مختلفی با ابوعلی جبائی، استاد خود داشت. و از نظر فقهی پیرو اهل حدیث بود. و خود وی اعلام کرد که پیرو امام احمد حنبل است ولی با این حال باید گفت که ایشان در کنار نص و ظواهر آیات از قوه تعقل و استدلال بهره جست و حد وسط بین اهل حدیث و معتزله بود. بعد از وی شاگردانش در رد معتزله از خود آثاری نوشتند که این امر توسط معتزله با عکس العمل متقابلی مواجه نگردید. اهل حدیث و در راس آن حنابله مهمترین فرقه ای بود که معتزله را مورد آزار و اذیت قرار دادند. ولی در ایران با حمایت دولت شیعی آل بویه معتزله دوباره احیاء گردیدند. روند رو به رشد معتزله تا زمان اقتدار آل بویه تداوم داشت و چون آل بویه ضعیف شدند بالتبع آن معتزله نیز ضعیف شدند.

اما زمانیکه محمود غزنوی به امر القادر بالله ری را تصرف کرد قلمرو آل بویه را به تصرف خود در آورد. معتزله بار دیگر مورد تبعیض و حبس قرار گرفتند. و بسیاری از کتاب های معتزله سوخته شد. با همه این احوال مکتب معتزله به طور کلی از بین نرفت و در ادوار بعد تا نیمه دوم قرن هفتم هجری افرادی چون جار الله زمشخری و ابن ابی الحدید از این مکتب فکری تبعیت می کردند.

فهرست منابع

۱. ابن ابی الحدید (۱۳۷۶)، شرح نهج البلاغه. ترجمه جعفر شهیدی. تهران.
۲. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۴)، تاریخ کامل، ترجمه: محمدحسین روحانی. انتشارات اساطیر.
۳. ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۳۵۷)، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم. حیدرآباد. دایره المعارف العثمانیه.
۴. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن (بی تا)، مناقب امام احمد حنبل. بیروت.
۵. ابن خلکان، (بی تا)، وفيات الاعیان. دار. صاد. بیروت.
۶. ابن عماد حنبلی، شهاب الدین ابوالفرج عبدالحی (۱۹۸۶)، شذرات الذهب. بیروت.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر کثیر دمشقی (۱۹۸۶)، البدایه و النهایه. بیروت. دارالکفر.
۸. ابن مسکویه. ابوعلی (۱۳۶۹)، تجارب الامم. ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران.
۹. اصفهانی، ابوالفرج (بی تا)، مقاتل الظالمین. ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی. بی جا.
۱۰. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین. (بی تا) الاغانی دارالاحیاء و التراث العردی. بیروت. لبنان.
۱۱. اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶)، سنی ملوک الارض و الانبیاء. ترجمه: جعفر مشعار. تهران. بنیاد فرهنگ ایران.
۱۲. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۸)، تاریخ ایران. تهران.
۱۳. اوحدی حایری، پروین دخت (۱۳۸۵)، اوضاع شیعیان در دوره متوکل عباسی. شیعه شناسی. شماره ۱۳.
۱۴. بغدادی، ابومنصور عبدالقادر (۱۳۵۸)، الفرق بین الفرق. به اهتمام محمد جواد مشکور. تهران.
۱۵. پاکنچی، احمد (۱۳۷۷)، دایره المعارف بزرگ اسلامی. موسوی بجنوردی. مرکز دایره المعارف اسلامی.
۱۶. حسنی، هاشم معروف (۱۳۷۱)، جنبش های شیعی در تاریخ اسلام. ترجمه: محمد صادق عارف. مشهد. آستان قدس رضوی.

۱۷. خطیب بغدادی، احمد بن علی (بی تا)، تاریخ بغداد. تحقیق عطا مصطفی عبدالقادر. بیروت. دارالکتب العلمیه.
۱۸. ذهبی، شمس الدین (۱۴۱۴ق)، تاریخ اسلام. تحقیق: عمر عبد اسلام تدمری. بیروت. دارالکتب العبری.
۱۹. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر (بی تا)، تاریخ الخلفاء. ترجمه: محمد محیی الدین عبدالحمید. مصر. طبعه الثانيه.
۲۰. صابری، حسین (۱۳۹۰)، تاریخ فرق اسلامی. تهران. چاپ هفتم.
۲۱. صفا، ذبیح الله (۱۳۵۶)، خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران. از آغاز تا پایان عهد صفوی.
۲۲. طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۹ق)، تاریخ طبری. ترجمه: محمد ابوالفضل ابراهیم، لبنان.
۲۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵)، التنبیه الاشراف، ترجمه: ابوالقاسم پاینده. تهران.
۲۴. مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۸ق)، مروج الذهب، ج سوم. ترجمه ابوالقاسم پاینده.
۲۵. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۰)، مروج الذهب، ج دوم. ترجمه: ابوالقاسم پاینده.
۲۶. مقدسی، ابو عبدالله (۱۹۰۶)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. بی جا. لیدن.
۲۷. مقدسی، طاهر بن طاهر (۱۳۷۴)، البداء و التاریخ. محمد رضا شفیع کدکنی. تهران.
۲۸. مقریزی، احمد بن علی (۱۹۹۶)، اتعاظ الحنفا باخبار الائمة الفاطمیین الخلفا قاهره. دارحیاء التراث الاسلامی.